

Nazi Center Ensi

۹- گلوبال مارکیٹ بازار
تکنیکی تعلیمات
و رایش سوسی



Ketabton.com

سردیبر
علیرضا _ Das Reich
Email : Ensi@NaziCenter.ir

آنچه در این شماره خواهید خواند :

همکاران این شماره :	
Alireza Gladiator	علیرضا
Gabriel	مهندی
Reich	رایش
maestro navid	نوید
بابک	بابک
Kommandant	نیکبخش
Das Reich	علیرضا
heinrich_himmler	محسن

جنیش و روُلَف قسمت ۲

نبرد ایوجیما

رایش فراماسونری

چند کلمه راجع به ناسیونال سوسیالیسم

رایش سوم

حقایق

مجموعه ای از هفده تلاش برای ترور آدولف هیتلر

هیتلر ما

این ماهنامه تنها با هدف
اطلاع رسانی و پرداخت به
حقایق حول نازیسم و
رایش سوم و جنگ جهانی
دوم میباشد .

ماهنامه ای انسی با
هرگونه نژاد پرستی
مخالف است و به همه ای
انسان ها با هر نژاد و
مذهبی احترام میگذارد .

برای عضویت و بدست آوردن مطالب بیشتر

به سایت زیر مراجعه کنید

Www.NaziCenter.ir

گرافیک : (Eagle) فرشاد

جنبیش ورولف: گُرگ مردان رایش سوم

قسمت ۲: دژ آلب و عملیات کارناوال

نویسنده ی موضوع: حمید رضا نیکبخش



مقدمه

در قسمت پیشین درباب ریشه ها، ماهیت و کلیات مربوط به سازمان ورولف را سخن گفتیم، این سازمان برای اجرای مقاومت زیرزمینی ناسیونال سوسیالیستی علیه اشغالگران به وجود آمد، اما به دلایل گوناگونی که ذکر شد نتوانست به موفقیت لازم دست پیدا کند. در این قسمت دو مورد کاملاً مستقل را بررسی می کنیم: «دژ آلب» و «عملیات کارناوال». دژ آلب مکانی بود که تا آخرین روز های جنگ جهانی دوم موجب آشفتگی خیال متفقین شده بود. اگرچه در عمل این دژ قابلیت نظامی از خود نشان نداد. در مورد به عملیات کارناوال پرداخته شده است. این عملیات مشهور ترین عملیات ورولف - و به قول برخی تنها عملیات رسمی ورولف - بود. طی این عملیات یک شهردار آلمانی که منصب آمریکایی ها بود توسط مأموران ورولف به قتل رسید.

اندی

دز آلب

دز آلب یا چنانکه آلمانی‌ها آن را می‌نامیدند، «آلپن فستونگ»، در دوره ای موجب آشتگفی خاطر متفقین غربی گردید. مبلغان آلمانی و در رأس آنها وزیر تبلیغات دکتر گوبلز اظهار می‌داشتند که دز آلب یک منطقه غیر قابل تسخیر خواهد بود و نیروهای آلمانی در آنجا متمرکز شده و به دفاع ادامه خواهند داد و با کمک سلاح‌های سری آلمان بر دشمن پیروز می‌گردیدند. ضمناً در این تبلیغات چنین بیان می‌شد که نیروهای ورولف که در سراسر آلمان پراکنده خواهند شد، از مرکز فرماندهی خود در دز آلب فرمان‌های لازم و دستورات لازم را دریافت می‌کنند.

متاسفانه موضوع دز آلب تنها یک موضوع تبلیغاتی بود و هرگز به واقعیت تبدیل نشد، اما در دوره ای به شدت ذهن متفقین را آشفرته ساخت. در ماه مارس ۱۹۴۵ رئیس بخش اطلاعات فرماندهی عالی نیروهای اعزامی متفقین، سیل عظیم و پیوسته ای از گزارشاتی را دریافت کرد که ادعا می‌کردند نازی‌ها قصد دارند از دز کوهستانی به مقاومت ادامه دهند. البته هیچ یک از این گزارشات قابل تایید نبودند.

مهم‌ترین هدف گوبلز از تبلیغات شدید خود در مورد دز آلب این بود که نیروهای متفقین پس از ورود به خاک آلمان مستقیماً به سوی برلین حمله نکنند، بلکه متوجه جنوب آلمان شوند. بر اساس این برنامه نیروهای متفقین در خاک آلمان منحرف می‌شوند و مجبور می‌گردیدند که بخش قابل توجهی از نیروهای خود را به سوی جنوب آلمان روانه سازند. این موضوع همچنین باعث کاهش فشار از برلین می‌شد.

تبلیغات گوبلز مؤثر واقع شد. آیزنهاور فرمانده امریکایی‌ها و تمام آژانس‌های جاسوسی متفقین به شدت فریب سخنان گوبلز را خورده بودند. امریکایی‌ها که به جای برلین، به سوی چرخش کردند، انتظار داشتند که هنگام پیشروی به سوی جنوب آلمان با یک نیروی مجهز و سازماندهی شده و قادرمند آلمانی روبرو شوند. اما هیچ نیروی قابل توجهی در مقابل آنها روبرو نشد و منطقه نسبتاً راحت تصرف گردید.

اکنون ظاهراً در آخرین ماه‌های رایش سوم، اقداماتی برای تبدیل دز آلب به یک دز دفاعی نیرومند انجام گردید و کوشش‌هایی برای ساخت امکانات زیرزمینی در آلب صورت گرفت. اما این اقدامات به این دو دلیل ناموفق ماندند: نخست اینکه اقدامات لازم بسیار اندک بودند، و دوم اینکه بسیار دیر انجام شدند. همچنین بخش اعظم ارتش هایی که دستور داشتند به آنجا بروند هرگز بدانجا نرسیدند. همچنین اقداماتی برای انتقال شماری از نیروها و افراد مهم به این منطقه انجام شد. برای مثال در ماه فوریه ۱۹۴۵، اس اس اقدام به انتقال دانشمندان موشك‌های وی-۲ به این منطقه کرد.

همچنین پتر پفیلد در کتاب «هیملر: رایشزفوهرر اس اس» اشاره می کند که در ۱۰ می، هیملر همراه با شماری از افراد و دستیاران خود هانشین را ترک کرد و به سوی باواریا حرکت نمود «تا به بسیاری رهبران اس اس دیگر که به جنوب شرق رفته بودند تا ورولف را در آلب دایر کنند، ملحق شود. «از قرار معلوم دز آلب در هر صورت آخرین امید برخی از سران رایش سوم بوده است، اما با این حال هرگز مورد توجه جدی و لازم قرار نگرفت.

عملیات کارناوال

مشهور ترین عملیات ورولف که می توان آن را تنها عملیات رسمی ورولف هم نامید، عملیات کارناوال نامیده می شود. هدف از این عملیات قتل دکتر فراتس اوپندورف بود که اخیراً توسط امریکایی ها به عنوان شهردار آخن گمارده شده بود.

هیملر فرمان این قتل را صادر کرد و پروتسمان مستولیت عملیات را بر عهده گرفت. در ۲۲ مارس ۱۹۴۵، جلسه ای به ریاست سرهنگ کورت گوتنیرگر در قلعه هولشرات میان نخستین گروه از ورولف ها برگزار گردید. در این جلسه نخستین مأموریت به این افراد محول گردید: قتل شهردار جدید آخن.

اعضای این گروه شامل این افراد بودند:

هربرت ونتسیل که اونتر اشتورم فوهرب (ستوان دوم اس اس) و به عنوان یک افسر آموزشی در قلعه هولشرات خدمت کرده بود.

سب لایتگب، او که یک درجه دار وافن اس اس بود و با درجه اس اس اونترشارفوهرر (سرگروهبان اس اس) خدمت می کرد، و همینطور به عنوان یک مستول آموزشی در قلعه هولشرات، به عنوان نفر دوم گروه و نیز متصدی رادیو در گروه بود.

نفر سوم گروه یک دختر ۲۳ ساله به نام ایله هیرش بود. او عضو یک هاوپت گروین فوهربین (استوار زن) در «اتحادیه دختران آلمانی» (سازمان دختران معادل جوانان هیتلری) بود. او از شانزده سالگی به اتحادیه پیوسته بود و در سازماندهی این اتحادیه در شهر خود فعالیت زیادی کرده بود. او در قلعه هولشرات آموزش های لازم برای فعالیت در ورولف را فراگرفته بود.

نفره چهارم یک پسر ۱۶ ساله به نام اریش مورگن اشوایس بود. او در سازمان «جوانان هیتلری» عضویت داشت. او هم در قلعه هولشرات آموزش دیده بود.

علاوه بر این چهار نفر، دو نفر دیگر هم از «کماندو ۱۶» (یک یگان وابسته به گشتاپو) به عنوان گروه پیوستند. این دو نفر کارل هاینمان و گنوگ هایدون (تفنگدار گروه) نام داشتند.

اندی
شماره بیانیه اسفند ۹۰

در نیمه شب همان روز آنها یک هواپیمای بی ۱۷ تصرف شده را در یک اردوگاه هوایی در هیلده شایم، گرفتند. سپس به وسیله آن هواپیما تا ویلن، مرز سه گانه آلمان، بلژیک و هلند پرواز کردند و در آنجا با چتر فرود آمدند.

نخستین مانع پیش روی آنها یک نگهبان هلندی بود که مورد هدف گلوله ورولف ها قرار گرفت و کشته شد. سپس ورولف ها در خانه ای در هاسیل هولتسیر وگ مخفی شدند. در این مرحله ایله هیرش از گروه جدا شد و به تنها بی به سوی آخون رفت، تا در ابتدا محل اقامت شهردار را پیدا کنم و بنابراین امکان اجرای عملیات و ورود باقی گروه به شهر فراهم شود. نظر به اینکه متفقین می دانستند در صورت انتشار هر گونه تصویری از شهردار احتمال قتل او توسط میهن پرستان دو آتشه بسیار زیاد است، هیچ عکسی از او منتشر نشده بود. بنابراین یافتن او دشوار بود. برای یافتن او باید محل اقامت وی کشف می شد. ایله هیرش در آخون توانست از کمک یک دوست که او هم عضو اتحادیه دختران آلمانی بود برخوردار شود و به کمک او محل اقامت اوپنهوف کشف گردید. خانه شهردار در اوپین اشتراسه ۲۵۱ بود.

بعایای یگان در شب ۲۵ مارس وارد آخون شدند. گروه به سوی خانه شهردار روانه شد و به محل رسید لایت گب خط تلفن را در باغ خانه اوپنهوف قطع کرد. این خط در واقع خط شهردار نبود، بلکه خط خانه دیگری بود. گرگ مردان وارد خانه شدند. هینمان با دونسل الیزایت گیلیسین مواجه شد و چنین پرسید:

«شهردار کجاست؟... ما امریکایی هستیم و لازم است همین حالا با شهردار صحبت کنیم!»

او در دام افتاد و گفت:

«شهردار اینجا نیست، او در خانه دکتر فائوست در جلوی خیابان است!
او را صدا کنید!»

الیزایت شهردار را صدا کرد.

ونتسل، لایتگب، و هینمان با اوپنهوف رویرو شدند. اوپنهوف کوشش کرد آنها را ترغیب کند که تسلیم شوند. لایتگب که احتمالاً از دیدن این شهردار نوکر صفت و ذلیل دچار احساس انزعاج شدیدی شده بود، فریاد «هایل هیتلر «سر دارد و اوپنهوف را مورد هدف گلوله قرار داد. تیر به سر اوپنهوف برخورد کرد.

در این لحظه، سربازان امریکایی در پی مشکل قطعی تلفن می آمدند. درست پیش از رسیدن امریکایی ها، افراد گروه از محل گریختند و پراکنده شدند.

اندی
شماره بیانیه اسفند ۹۰

گروه در راه فرار دچار تلفات شد. پای ایلزه به یک مین برخورد می کند و انفجار مین موجب جراحات شدید در بدن وی می شود. لایت گیب بر اثر انفجار مین می میرد. ایلزه هم با خاطر جراحت نمی تواند بیش از پیش راه را ادامه دهد.

دو عضو دیگر گروه مورگن اشوایس و هایدورن که هر دو زخمی هستند به سوی رودخانه اورفت حرکت می کنند. مورگن اشوایس بسیار مجروح است و قادر نیست از رودخانه عبور کند. او تصمیم می گیرد راه را ادامه ندهد. هایدورن از رودخانه عبور می کند، به راه ادامه می دهد و به سوی مزرعه ای در هومبیوش در نزدیکی مشیرنش می رود که مکان دیدارنهایی تمام گروه است. ایلزه و مورگن اشوایس اسیر شده و به بیمارستان فرستاده می شوند.

در اکتبر ۱۹۴۹، اعضای گروه ردیابی و محاکمه گردیدند. محاکمه ای که به عنوان «محاکمه ورولف» هم مشهور گردید. طی این محاکمه اعضای باقیمانده گروه محاکمه گردیدند و به یک تا چهار سال زندان محکوم گردیدند. البته ایلزه که خانه شهردار را پیدا کرده بود اما در قتل نقشی نداشت تبرئه شد. همینطور مورگن اشوایس عضو سابق جوانان هیتلری که در هنگام عملیات ۱۶ ساله بود هم با خاطر سن پایین تبرئه گردید. لایتگیب که طی عملیات کشته شده بود و در نتیجه هرگز محاکمه نگردید. نفر آخر نیز رئیس گروه و نتسیل افسر اس اس بود. او هرگز ردیابی نشد. متفقین هرگز نتوانستند او را پیدا کنند.

اندی

نبرد ایوجیما

نویسنده :

heinrich_himmler - محسن



نبرد برای تصرف جزیره ایوجیما از سلسله نبردهای اقیانوس آرام و یکی از خونبارترین این نبردها بود که در تاریخ ۱۹ فوریه تا ۲۶ مارس ۱۹۴۵ به وقوع پیوست و با پیروزی نیروهای آمریکایی و تصرف این جزیره ی ژاپنی به پایان رسید. اما برخلاف نبرد میدوی این یک پیروزی قاطع و کم زحمت برای نیروهای آمریکایی نبود زیرا اینبار جنگ بر سر قسمتی از خاک اصلی ژاپن بود و سربازان ژاپنی سرسختانه به دفاع از این جزیره پرداختند. مواضع نیروهای ژاپنی در این جزیره بسیار حساب شده و مستحکم بود درست مانند مواضع آلمانیها در نبرد نرماندی که تلفات سنگینی را به نیروهای متفق وارد نموده بود. در واقع ژاپنیها این جزیره را به دزی غیر قابل نفوذ بدل کرده بودند. سنگرهای بیشمار (بتنی و شنی) توپخانه های پنهان شده در ارتفاعات و جنگلها و بیش از ۱۸ کیلومتر تونلهای زیر زمینی که در جای جای جزیره راه خروجی داشت و به وسیله ی همین تونلهای راه مخفیها بود که نیروهای آمریکایی بارها و بارها به محاصره ی ژاپنیها درآمدند.

اندی
شماره بیانیه اسفند ۹۰

نیروهای آمریکایی به طور گستردۀ ای توسط توپخانه‌ی ناوۀای دریایی و جنگنده‌های نیروی هوایی پوشش داده میشدند، در طول این نبرد بارها پیش آمد که نیروهای آمریکایی ساعتها در مقابل نیروهای ژاپنی که در سنگرهای غیر قابل نفوذشان بودند زمینگیر شده و تلفات زیادی متحمل میشدند و به طور کلی پیشروی آنها متوقف میشد اینجا بود که جور این نیروها را توپخانه‌های ناوگان یا نیروی هوایی میکشید و به شدت مواضع ژاپنیها را بمباران میکرد به طوری که سنگرهیشان با خاک یکسان میشد. شاید اگر جزیره‌ی ایوچیما قدری بزرگتر بود تا برد توپهای ناوگان نتواند همه جایش را پوشش دهد نتیجه‌ی نبرد جور دیگری رقم میخورد. مهمترین دلیل حمله به جزیره‌ی ایوچیما فرودگاههای این جزیره بودند. نیروی هوایی ژاپن هرچه آمریکاییها به خاک اصلی این کشور نزدیک تر میشدند تعداد پروازهای روزانه اش را از این فرودگاهها و فرودگاههای جزیره ای Ogasawaras علیه نیروهای آمریکایی به طرز چشمگیری افزایش داد و این هواپیماها به ناوۀای آمریکایی مستقر در اقیانوس آرام حمله ور میشدند و سرعت پیشروی آمریکاییها را کاهش میدادند بنابراین برای نابودی این فرودگاهها و احداث فرودگاههای جدید برای نیروی هوایی آمریکا جزیره‌ی ایوچیما مورد حمله قرار گرفت.

پس از نبرد فیلیپین فرماندهان آمریکایی برای حمله به اوکیناوا ۲ ماه زمان پیش بینی کردند تا هم تجدید قوا کنند هم ایوچیما را تصرف کرده و از فرودگاههای آن استفاده کنند در این برنامه ریزی ایوچیما یک هفته‌ای سقوط میکرد و کار ساخت فرودگاهها و انتقال تجهیزات به آن آغاز میشد ولی نبرد ایوچیما ۳۷ روز به درازا کشید و منابع انسانی آمریکاییها را در آن ناحیه از اقیانوس آرام به مخاطره اندادند. در ژوئن ۱۹۴۴، سپهبد Tadamichi Kuribayashi به فرماندهی دفاع از ایوچیما گمارده شد تاکتیک او در دفاع از این جزیره اینگونه بود که از دفاع ساحلی به هیچوجه استفاده نکرد بلکه گذاشت آمریکاییها در ساحل پیاده شوند و سپس با سلاحهای سنگین مانند تیربارها و خمپاره اندازهای mm ۳۲۰ که در سنگرهای مخفی قرار داشتند آنان را زیر آتش شدید قرار داد او میخواست تلفات آمریکاییها آنقدر زیاد شود تا از حمله به اکیناوا و خاک اصلی ژاپن صرفنظر کنند البته تا حد زیادی هم در این کار موفق عمل کرد. کوربایاشی از خلاق ترین زنرالهای ژاپنی بود و جزیره‌ی اکیناوا را با دقت سنگر بندی کرد و زیر جزیره را تونل کشی کرد تا نیروهایش بدون دیده شدن جایه جا شوند و سر آخر برای دفاع از این جزیره جانش را از دست داد. طرح اولیه‌ی حمله اینگونه بود که جزیره‌ی ایوچیما ۱۰ روز توسط بمب

افکنهای امریکایی بمباران میشند و سپس ۴۵۰ کشتی امریکایی در اطراف جزیره موضع گرفته و ۶۰۰۰۰ تفنگدار آمریکایی را در ساحل پیاده میکنند.اما با تغیر شرایط آب و هوایی جزیره تنها ۳ روز بمباران شد.سحرگاه(۱۹۸:۳۰) فوریه ۲۰۰۰ سرباز امریکایی در ساحل ایوجیما پیاده شدند ولی خبری از ژاپنیها نبود جزیره در سکوت مرگباری به سر میبرد نیروهای آمریکایی گمان میکردند ژاپنیها در بمباران سنگین ۳ روزه‌ی نیروی هوایی قتل عام شدند به همین دلیل شروع به پیاده نمودن تجهیزات کردند که ناگهان از آسمان بر سر آنها سرب داغ شروع به باریدن نمود صدها تیربار و خمپاره انداز ژاپنی بی وقه نیروهای امریکایی را مورد هدف قرار میدادند توپخانه‌ی اصلی ژاپن که در دامنه‌ی کوه Suribachi قرار داشت ساحل را گلوله باران کرد حجم آتش این توپخانه به قدری مهیب بود که آمریکاییها گمان کردند این کوه آتشفسانیست که فوران کرده باشد.

صدھا سرباز آمریکایی در ساعات اولیه‌ی نبرد کشته شدند حمله‌ی مقابل آمریکاییها با توپخانه‌ی ناوها و نیروی هوایی بود ولی پیدا کردن سنگرهای ژاپنی در جنگلهای انبوه ایوجیما تقریباً غیر ممکن بود. نیروهای آمریکایی برای یافتن و انهدام هر سنگ کشته‌های فراوانی میدادند و نکته‌ی جالب در این مسئله بود که تقریباً تمامی سنگرها به وسیله‌ی تونلهای زیر زمینی به هم متصل بودند و اگر سنگری با نارنجک یا شعله پخش کن پاکسازی میشد پس از چند دقیقه دوباره سربازان ژاپنی به وسیله‌ی تونلها خود را به آن میرسانند و موضع میگرفتند و دوباره روز از نو و روزی از نو. البته با وجود تانکهای شرمن (مدل Sherman M4A3R3) که شعله پخش کنندهای بسیار قوی داشتند این تونلها به آتش کشیده میشند و ده‌ها سرباز ژاپنی زنده زنده در آتش میسوختند. در اولین شب حضور آمریکاییها در جزیره سربازان ژاپنی از طریق تونلها و راههای مخفی به داخل سنگرها و اردوگاههای آمریکایی نفوذ کرده و کشتار به راه انداختند. وحشتی که از سربازان ژاپنی در دل آمریکایی‌ها افتاده بود غیر قابل وصف است. بالا رفتن از کوه Suribachi که سنگ بندی شده بود بدون پوشش نیروی هوایی برای

نیروهای آمریکایی غیر ممکن بود. حتی با سقوط کوه سوریاچی در جنوب جزیره بازهم ژاپنیها در شمال جزیره از موقعیت مستحکم و خوبی برخوردار بودند قسمت شمالی صخره های فراوان و غارهای سنگی زیادی داشت و ژاپنیها تا آخرین نفس در این غارها ایستادگی کردند و بازهم آمریکاییها با هواپیماها و توپخانه هایشان موفق به تصرف این نواحی شدند.

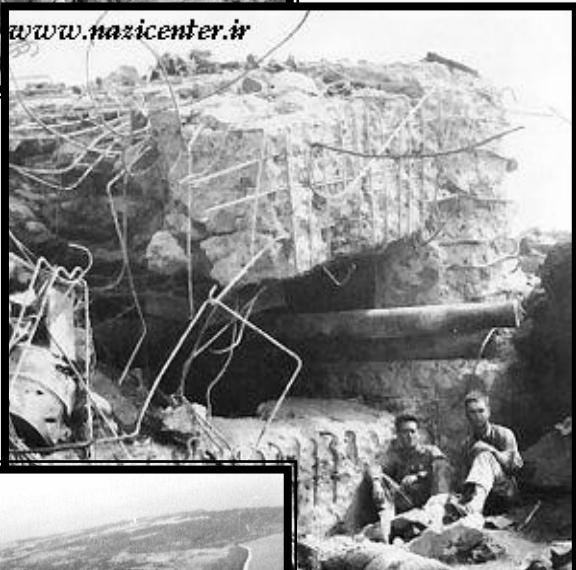
سریازان ژاپنی در این نبرد با شجاعتی بی مانند با متجاوزین میجنگیدند وقتی مهمات یک سریاز تمام میشد شمشیر سامورایی اش را میکشید و به سمت سریازان آمریکایی یورش میبرد یا اگر نارنجکی داشت ضامنش را میکشید و به میان سریازان آمریکایی یا سنگر آنان میپرید این حملات انتشاری نیروهای آمریکایی را بسیار به وحشت انداخته بود. نکته‌ی جالب توجه‌ی دیگر در مورد این نبرد این بود که این اولین نبردی بود که در آن تلفات نیروهای آمریکایی بیشتر از ژاپنیها بود در کل از ۱۸۰۰۰ ژاپنی حاضر در نبرد تنها ۲۱۶ سریاز اسیر شدند و بقیه یا کشته شدند یا مفقود ولی در پایان نبرد تلفات ژاپن ۲۱۸۴۴ نفر اعلام شد چون نیروی دریایی و هوایی ژاپن که به صورت محدود در این نبرد شرکت داشتند هم متحمل تلفات شدند و در مقابل نیروهای آمریکایی تلفات خود را ۸۸۱۲ کشته و ۱۹۲۱۷ زخمی اعلام کردند ولی در بسیاری از منابع تلفات نیروهای آمریکایی بسیار سنگین تر از این حرفها بود ژاپنیها تلفات آمریکاییها را بیش از ۳۰ هزار کشته اعلام داشتند. این رقم تلفات برای تصرف یک جزیره‌ی کوچک آن هم در نبردی ۳۷ روزه بسیار سنگین بود و فرماندهان آمریکایی اعلام کردند که برای فتح تمام خاک اصلی ژاپن حداقل ۶۰۰ هزار نیروی آمریکایی دیگر باید کشته شوند و مقاومت نیروهای ژاپنی در این جزیره به گونه‌ای بود که آمریکاییها را به فکر استفاده از بمب اتم انداخت. این نبرد با عکسی که Joe Rosenthal از ۵ تفنگدار آمریکایی که پرچم آمریکا را در ارتفاع ۱۶۶ متری کوه Suribachi برافراشتند، انداخت به اتمام رسید. این عکس به یکی از مهمترین عکسهای جنگجهانی دوم بدل شد که به عنوان نماد ایستادگی و از خودگذشتگی نیروهای آمریکایی در جنگ جهانی دوم شناخته میشود همچنین این نبرد دستمایه‌ی فیلمهای بسیاری مانند نامه‌هایی از ایو جیما و سخنواران باد و... قرار گرفت.

اندی

www.nazicenter.ir



www.nazicenter.ir



www.nazicenter.ir



PHOTOGRAPH TAKEN IN MID YEAR 1967

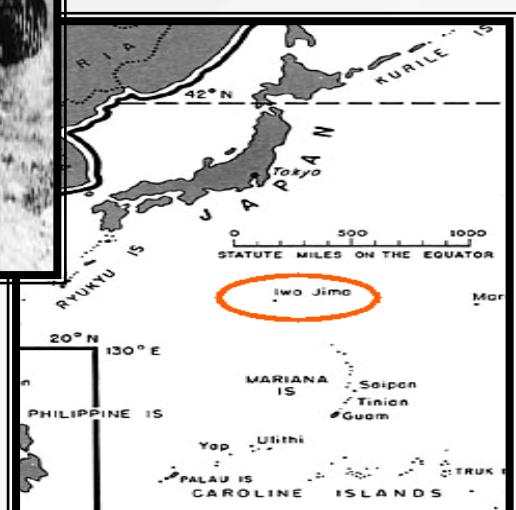


عکس زیر را جو روزنال از ۵ تفنگدار آمریکایی در ارتفاع ۱۶۶ متری کوه سوری باچی انداخت



عکس زیر ناو امریکایی در حال گلوله باران موضع
ژاپنیها را نشان میدهد

www.nazicenter.ir



رایش فراماسونری

پژوهش و گردآوری : افشین خلیلی نسب و REICH

مقدمه :

علیرغم نقش موثر و بارز فراماسونری در تحولات سیاسی - اجتماعی قرون اخیر در غرب و نقش مخرب آن در جهان سوم و بویژه کشورهای اسلامی، متاسفانه، تاکنون تحقیق مستند، جامع و بیطرفانه ای به زبان فارسی در این باره صورت نگرفته است. با وجود تلاش و کوشش زیادی که در جهت نادیده گرفتن و یا کم اهمیت جلوه دادن نقش فراماسونری و فراماسون ها در سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملل جهان و بویژه ملل مستعمره و وابسته صورت گرفته و می گیرد، اما افراد دردمند و متعهد و اذهان کنجکاوی به بررسی ابعاد این سازمان مخفی جهانی پرداخته و ابعاد ناشناخته آن را تا آنجا که منابع و اطلاعات در دسترس همه است برملا کرده اند.

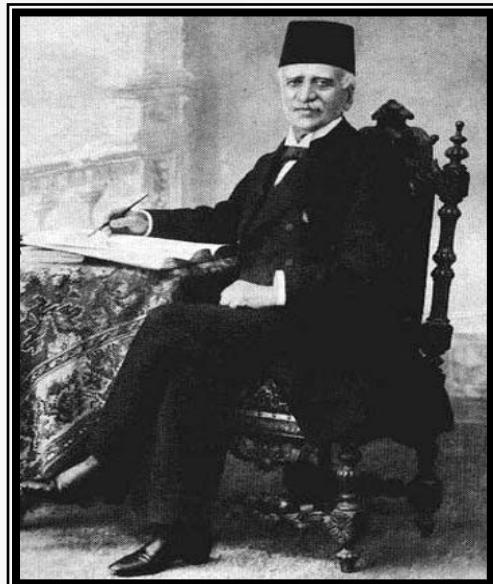
فراماسونری یا فراموشخانه جمع کانونهای برادری گسترده‌ای در جهان است. این کانون‌ها ریشه‌های بسیار کهنی در اروپای غربی دارند. فراماسونری یک سازمان نیست، بلکه از کانونهای گوناگون تشکیل شده است. برخی از این کانون‌ها با یک دیگر در رابطه اند یا کانون بزرگتری را تشکیل می‌دهند. برخی دیگر کم و بیش با کاملاً مستقل‌اند.

مقدمه فراماسونری در ایران

فراماسونری از جمله اولین حرکت‌های روش‌نگری در ایران است ولی به دلیل وابستگی لژهای فراماسونری به کشورهای خارجی فراماسون‌ها همواره به دنبال کسب منافع برای دولتهای خود نیز بودند. از آنجا که فراماسون‌ها اسرار خود را در خارج از جمع خود بروز نمی‌داندند و سوگند می‌خورند که هر آنچه در میانشان رخ می‌دهد را در خارج از لژ فراموش کنند، لژهای فراماسونری در ایران به فراموشخانه مشهور شد.

در ایران دوره قاجار و پهلوی اول به دلیل بیم از نفوذ بیگانگان فعالیت فراماسون‌ها محدود می‌شد. و فعالیت‌های فراماسون‌ها در این دوره عموماً فرهنگی بود هر چند برخی فراماسون‌ها به درجات عالی حکومتی نیز نائل آمدند.

از فراماسون‌های سرشناس این دوره می‌توان افراد زیر را نام برد:



اندی
شماره بیانیه اسفند ۹۰

میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان، روشنفکر تحصیل کرده پاریس، وی اولین لژ فراماسونی ایران را با حمایت میرزا آقا خان صدر اعظم (از حامیان فراماسونی) تاسیس کرد و تعهد داد که بر خلاف مصالح شاه و کشور عمل نمی‌کند. بعد از برکناری میرزا آقا خان، ناصرالدین شاه یکی از روحانیان مورد اعتماد خود را برای کسب اطلاعات راهی فراماسونی ملکم خان کرد و چون آن را مخالف با مصالح سلطنت دید آن را تعطیل کرده و ملکم خان را بازداشت و به عراق تبعید کرد. بعدها با پادرمیانی میرزا حسن خان مشیر الدوله مورد عفو قرار گرفت و سفیر ایران در مصر و سپس انگلستان شد. وی در دوره سفارت در انگلیس به دلیل گرفتن چهل هزار لیره به تهران احضار شد که از آمدن امتناع کرد و مجدداً با پادرمیانی دوستاش به مدت پنج سال دیگر در این سمت باقی ماند و در طول این مدت مقدمات اعطای امتیاز راه آهن و بانک بهره برداری از منابع ایران را به بارون ژولیوس رویتر فراهم کرد.

وی همچنین برای تامین مخارج سفر خارج ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که امتیاز لاتاری به یک شرکت انگلیسی داده شود که با مخالفت مردم عملی نشد و باعث شد وجهه دربار و شاه به شدت خراب شود که در پی آن وی برای همیشه از چشم شاه افتاد و عناؤین خود را از دست داد. ملکم خان در زمان سلطنت مظفرالدین شاه به عنوان سفیر ایران به رم رفت و در سال ۱۹۱۸ در آنجا درگذشت.

اندی

سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال الدین اسدآبادی، یا سید جمال الدین افغانی که با بیش از ۲۱ اسم در کشورهای مختلف فعالیت سیاسی داشت. وی در ده لژ فراماسونری در شهرهای قاهره، پاریس، لندن و استانبول عضویت داشت. و موسس لژ محفل الوطنی مصر و استاد ارجمند لژ کوکب شرق در قاهره بود.

وی پس از اخراج از مصر به ایران بازگشت و از شاه برای وام گرفتن از روسیه انتقاد کرد. وی را که در باغ مجاور حرم عبدالعظیم بست نشسته بود بازداشت و به عراق تبعید کردند. وی از آنجا به انگلیس رفت و با میرزا ملکم خان و چرچیل (پدر وینستون چرچیل)، بلنت و ادوارد براون، خاورشناسان انگلیسی آشنا شد.

وی بعدها به استانبول رفت. در آن زمان دولت انگلیسی به دنبال ایجاد کمربندی از ممالک اسلامی به دور روسیه برای جلوگیری از نفوذ به هند بود و اسدآبادی یکی از مجریان این طرح شد. وی طرح اتحاد ممالک اسلامی را به سلطان عبدالحمید عثمانی پیشنهاد کرد و وی را برای ریاست این اتحادیه نامزد کرد که مورد استقبال سلطان قرار گرفت. در همین دوران وی میرزا رضای کرمانی را برای تررو ناصرالدین شاه که به روسها نزدیک بود تحریک کرد تا زمینه برای اتحاد کشورهای ایران و عثمانی فراهم شود. میرزا رضای کرمانی در اعترافات خود می‌گوید: وقتی شرح مظالم خود را به سید گفتم گفت تو غیرت نداری ظالم را باید کشت. در ۱۸۹۶ ناصرالدین شاه در حرم عبدالعظیم با گلوله میرزا رضا کشته شد. پس از این ماجرا سلطان عبدالحمید هم به سید و رابطه اش با انگلیسی بدین شد و چندی بعد مسموم شد که شایع است با تحریک سید جمال الدین بوده است.

وی همچنین در شورش مصر که منجر به بمباران اسکندریه و تل الکبیر و اشغال انگلیسی‌ها شد راساً عامل شورش بوده و عده‌ای عملیات او را به دستور و به نفع سیاست‌های استعماری انگلیس در مصر می‌دانند.

اندی
شماره بیانیه اسفند ۹۰

چند کلمه راجع به ناسیونال سوسیالیسم- بررسی ناسیونال
سوسیالیسم و مسیحیت

نویسنده : علیرضا-Das Reich

منبع: کتاب world conquerors Louis Marschalko:

در اثر سرکوب آزادی معنوی در سراسر جهان ما در نوعی خانه‌ی دزدان زندگی می‌کنیم. جایی که یک مشت شعارهای ساختگی منافقانه به عوض حق سخن گفتن آزاد تحويل مردم داده می‌شود. یک سلسله مسائل و مشکلات تابوگونه وجود دارند که کسی حق ندارد به آنها اشاره کند. سخن گفتن از حقیقت به معنای مواجه شدن با چوبه‌های دار نورنبرگ و یا از دست دادن روزی فرد می‌باشد.

با این وجود باید چند کلمه راجع به ناسیونال سوسیالیسم صحبت کنیم.

اندی

www.NaziCenter.ir

شماره بیانیه اسفند ۹۰

هنگامی که بلشویکها قدرت را در روسیه به دست گرفتند و اعمال قوم یهود در معاهده یورسای روشن شد از همان زمان نیز باید مقاومت مسیحیت آغاز میگردید. مقاومتی که با بازسازی وحدت اروپایی بی سامان و از هم گسیخته از وجود انسانها در مقابل کوچک شدن در سطح گله های انسانی صیانت کند. شاید باید شخص عیسی مسیح با تازیانه ی الهی خویش می آمد تا این دلالان پول را از خانه ی خدا بیرون کند. اما مسیحیت اکراه داشت که از روش‌های انقلابی به منظور باز پس گیری قدرت جهان از دست دیو صفتان استفاده کند. در مشرق بلشویسم دوام و استقرار یافته بود در حالی که در غرب قدرت آته ایستی و نظری طلا حاکم بود. از این جهت ناسیونال سوسیالیسم باید از راه میرسید:

ناسیونال سوسیالیسم پس از آنکه به قدرت دست یافت وظیفه ی خود دید کارهایی که باید به دست مسیحیت انجام میشد را زیر شعارهای گوناگون عملی سازد. شکی نیست که اگر کلیساها مسیحی در آن ساعات بحرانی دگرگونی عظیم سال ۱۹۱۹ بر ضد بلشویسم و فساد اخلاقی که به جوامع اروپایی هجوم آورده بود و نیز به مخالفت با فساد و شکست و استثمارهای سرمایه داری و مارکسیستی اعلام جنگ میداد اوضاع بسیار بهتر از اینها میشد. اما کلیساها مسیحی از دیانت مسیحیت یک کاخ شیشه ای بوجود آورده بودند.

طبقه ی نخبگان و روشنفکران آلمانی به درستی تشخیص دادند که خطناک ترین نکته ی موجود در طرح کسب قدرت بلشویکها و یهودیها عزم آنان در کوچک کردن افراد آزاده و اندیشمند به سطح گله های انسانی بود. تبدیل آنان به یک توده ی نرم چکش خور که به راحتی زیر فشار اسلحه مهاری‌ذیر بود. در مقابل این زمینه، سالهای اولیه ناسیونال سوسیالیسم شاهد بوجود آمدن یک سلسله آرزوهای بلند و همچنین رشد و توسعه ی مفهوم نخبه و برگزیده بود. شعار آن نه جنگ طبقاتی بلکه ارتقای سطح اخلاق ملی، رشد آزادی، ایجاد عدالت و نظم اجتماعی

اندیشه

و فرهنگ ملی ای که در مقابل دیگران صورت تهاجمی نداشت.

هانس گریم بزرگترین مبلغ روحیه‌ی آلمانی در اروپا حتی پی از ۱۹۴۵ موقعيتی را که موجب ظهور و تقویت انقلاب ناسیونال سوسیالیسم هیتلری شد چنین شرح میدهد: [رغبتی تسلیم نشدنی برای یک جامعه‌ی نژادی و تلاشی به منظور استحکام و قوام ملی توأم با یک اشتیاق تند در جهت همکاری آنگلو-ژرمن، نوعی هیجان عمومی برای ایجاد رiform در یک دنیاً رویه تغییر وجود داشت. این حرکت توده‌ای ارزش‌های جدیدی را مورد تصدیق قرار می‌داد، ارزش‌هایی معنوی و مادی که نمونه‌ی آن قرار دادن پول رایج بر پایه‌ی تولید بجای طلا بود. کل این تجربه‌ی عظیم برای این بود که نشان دهد که روحیه‌ی معاهده‌ی ورسای را بخاطر منافع همگان باید کنار گذاشت.]

ناسیونال سوسیالیسم آلمان نه تنها مدعی پاره‌ای از اصول بود بلکه در مرحله‌ی مقدماتی خویش به هر میزان که بود سعی می‌کرد تا آن اصول را به مرحله‌ی اجرا بگذارد: ارتقای طبقه‌ی روش‌نفر و برگزیده-سرکوبی و امحای جنگ طبقاتی-برقراری صلح و صفا بین سرمایه و کارگر-ساختن منازل مسکونی-بالا بردن استاندارد زندگی قشر کارگر-پرورش و تحکیم بنیان خانواده-اسکان کاملا برنامه‌ریزی شده‌ی توده‌های پرولتاریا و فراهم آوردن زمینه‌ی یک دوران پیری توام با آرامش از طریق ایجاد بیمه‌ی اجتماعی، جملگی نیروهایی خلاق و ارزش‌هایی انکارناپذیر را بوجود می‌آورددند، ارزش‌هایی که بدون شک امروزه هم در حیات ژرمن نقش خویش را بازی می‌کنند.

حکومت ناسیونال سوسیالیستی اصول مسیحی را پذیرفته و از طریق برقراری نظم و عدالت اجتماعی به پیاده کردن آنها پرداخته بود. روش است که برای دستیابی به این هدف نیروهای اجتماعی مخرب باید سرکوب می‌شدند. از این جهت آلمان چاره‌ای نداشت جز اینکه در مقابل

بازمانده‌ی روحیه‌ی شکست ۱۹۱۸ و نیز فعالیتهای براندازنده‌ی طرز تفکر یهودی بایستد. باید در مقابل بلشویک و سرمایه‌داری یهودی موضع میگرفت زیرا بر این نکته آگاه بود که حکومت مستقل و مطلق از نوع گوشه‌ی سامری تنها به تولید و اشاعه‌ی نارضایتی، دشمنی و حسد و جنگ طبقاتی میپردازد. قوم یهود هرگز نمیتوانسته هیچ ناسیونالیسم دیگری را غیر از خود روی زمین تحمل کند. علاوه بر این آنان نمیتوانستند در مورد چنین نیروی خلاق ملی و این گونه تلاش در جهت ایجاد وحدت ملی نژاد ژرمن، و اینگونه تاثیر طبقه‌ی نخبه و برگزیدگان جامعه، بدون تأمل و صرف انتظار بماند. یهودیان نمیتوانستند این را ببینند و تحمل کنند که با حذف قدرت طلا نه تنها قدرت حکومتی و وسیله‌ی نفوذ یهودیان بر امور اجتماعی و همگانی جامعه از دستش میرود بلکه همچنین قدرت مانور پنهانی خویش را نیز از دست میدهد. از لحظه‌ای که یهودیت جهانی به تحقیق دریافت که کشور آلمان توسط یک طبقه‌ی نخبه و برگزیده‌ی آگاه اداره میشد بلاfacله با تمام نیرو و توان بر ضد ناسیونال سوسیالیسم موضع گرفت. این نیروی شیطانی با از دست دادن آلمان سرزمینی را از دست میداد که از همان جا به قدرت رسیده و بر دیگران اعمال قدرت میکرد. بنابراین مصمم بود تا ؎ن را مجدداً به چنگ آورد.

ناسیونال سوسیالیسم آلمان به واسطه‌ی دستاوردهای خویش به شدیدترین وجه با نقشه‌های قوم یهود برخورد پیدا میکرد. بنابراین طرح این سوال که آیا رژیم هیتلری واقعاً متمایل به جنگ بود یا خیر منتفی است. بلکه با کمی عدالت و انصاف بیشتر میتوانیم بپذیریم که ناسیونال سوسیالیسم آلمانی از همان لحظه‌ی تولد موجب شده بود تا دیگران [قوم یهود] بر ضد اعلام جنگ دهند. از این جهت محکوم به جنگ بود که در ذات خویش با بلشویسم و سرمایه‌داری جهانی سر خصوصت داشت و این هردو نیروهایی بودند که در پشت صحنۀ سوسو میزندند. ناسیونال سوسیالیسم آلمان حتی چنانچه هیچ تظاهر ضد یهودی هم نمیکرد و یا هیچ بیان غیردستانه‌ای هم نسبت به یهودیان بر زبان

نمی آورد باز هم به دلیل تکمیل موفقیت آمیز جریان برابر و همطراز ساختن، یهودیان را به دشمنان سرسخت خویش تبدیل ساخته بود.

در این رابطه مایلیم بار دیگر به نقل قول از [هانس گریم] بپردازیم که در کتاب خویش تحت عنوان پاسخ یک نفر آلمانی به صورتی منصفانه اظهار میدارد که : [در فاصله ی سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۹ بیش از گذشته و بلکه باید اعتراف کنیم که بیش از همیشه برای بهداشت همگانی، مادران و نوزادان و همچنین برای رفاه اجتماعی مردم کار انجام شد]. ... در این برده از زمان حتی وینستون چرچیل نیز تصویری که از ناسیونال سوسیالیسم داشت با آنچه بعدها بدان اعتراف کرد فرق میکرد.

اما ناسیونال سوسیالیسم آلمان به همین دلیل محکوم به جنگ شد. در لحظه‌ای که هیتلر قدرت را به دست گرفت و مصمم بود تا نظام معاهده‌ی ورسای را الغا نماید و مردم خویش را تعالی بخشد همزمان در نهانخانه‌ی مستور لژهای فراماسونی و در معابد داخلی مرموز ناسیونالیسم یهودی فوراً جامعه‌ی یهودیان عالم تصمیم به جنگ با هیتلر گرفت. در مقابل موج سلطه‌ی جهانی که از شرق و غرب در حال تمواج بود اکنون پرچم سواستیکا در حال بالا آمدن بود. این امر از ناحیه‌ی یهودیان عالم قابل تحمل و پذیرش نبود.

خوب آیا یک پیامبر غیرقابل اعتنای یهودی حدود بیست سال پیش از این ننوشته بود که : [یهودیان مغرب زمین یک ارتش بیست میلیون نفری را در مشرق تجهیز خواهند نمود تا به نابودی مسیحیت و فرهنگ بشری بپردازند و به تاسیس یهود جهانی مبادرت نمایند].

رایش سوم

نویسنده:
Mehdi-Gabriel

میشود گفت سال ۱۹۳۴ برای حزب نازی سال خوبی بود . زیرا با مرگ ژنرال هیندنبورگ که تا قبل از آن تنها رقیب پیشوای حزب محسوب میشد ، عرصه برای حزب نازی کاملاً بی رقیب ماند و در این سال بود که رایش سوم رسمی تأسیس شد. بعد از این بود که آلمان توانست از منجلابی که بعد از جنگ نخست جهانی گرفتار آن شده بود در آید و به سرعت به یکی از قدرتمندترین کشور ها تبدیل شود و تمام این ها را وامدار رایش سوم است.

مؤسس آن ، آدولف هیتلر ، یکشنبه عید پاک سال ۱۸۸۹ در اتریش زاده شد . پدر او یک کارمند ساده بود و دوست داشت پسرش نیز مانند او یک زندگی ساده و بدون دردسر داشته باشد. ولی آدولف جوان سودای دیگری در سر داشت. او نمیتوانست تصور کند که در آینده پشت میز بنشیند و کار ارباب رجوع ها را راه بیندازد. آدولف ، حتی تحصیلات خود را هم به پایان نرساند و در شانزده سالگی مدرسه را رها کرد و وقت آزاد خود را به خواندن کتاب و مجلات و پروراندن اندیشه هایش میگذراند. بعد از مدتی به اصرار خواهر و مادرش ، برای رفتن به مدرسه ی هنر در وین عازم سفر شد، ولی در آنجا نیز موفقیتی کسب نکرد. بعد از آن زندگی خود را با فروش کارت پستال هایی که میکشید میگذراند. با شروع جنگ جهانی اول ، به خدمت ارتش درآمد و با شجاعت ها و دلیری هایی که از خود نشان داد توانست نشان صلیب آهنین رو به دست بیاورد. بعد از اتمام جنگ ، در سال ۱۹۱۹ به عضویت حزب کارگران آلمان درآمد و این امر او را واداشت تا از ارتش کناره گیری کند.

اندیشه

سخنرانی های پرقدرت او باعث شد که تقاضای عضویت در حزب کارگران آلمان به سرعت چند برابر شود و از یکصد به تقریباً یکهزار نفر بررسد. بعد از آن حزب تغییر نام داد و به صورت حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست - که کوتاه شده‌ی آن می‌شود نازی- درآمد. بعد از آن به سرعت پیشرفت کرد و توانست تا سال ۱۹۲۳، ۱۵۰ هزار نفر را به عضویت خود درآورد. هیتلر با تشکیل گروه ضربتی که به اختصار اس.آ. خوانده می‌شدند، فرصتی را برای قدرتمندر شدن ایجاد کرد.

در پی یک کودتای نافرجام در سال ۱۹۲۳، هیتلر به اتهام خیانت به کشور به زندان افتاد و حزب نازی از هم پاشید. اما او تنها ۹ ماه از حبس خود را در زندان به سر برداشت و بعد از آزاد شدن حزب نازی باز از سر گرفته شد. نازی‌ها توانستند با افزایش تعداد کرسی هایشان در رایستاگ، حریف جدیدی برای سوسیال دموکرات‌ها محسوب بشوند. هیتلر در سال ۱۹۳۲ نامزد انتخابات شد. ولی برنده شدن از ژنرال هیندنبورگ که از محبوبیت زیادی برخوردار بود کار چندان راحتی نبود. سر انجام هیتلر، انتخابات را به هیندنبورگ واگذار کرد و نتوانست ژنرال ۸۵ ساله را با خود همراه کند. ولی او بسیار مشتاق بود تا به صدراعظمی منصوب شود و مقامی پایین تری را نمی‌پذیرفت. سرانجام در ۲ اوت ۱۹۳۴، رئیس جمهور هیندنبورگ درگذشت. بعد از آن هیتلر ریاست جمهوری و صدارت اعظمی را ادغام کرد و به عنوان رهبر رایش سوم و یا آلمان نازی درآمد.

از این پس دوران شکوفایی و پیشرفت آلمان فرا رسیده بود. آلمان به سرعت پیشرفت می‌کرد و این پیشرفت‌ها چشمگیر، آن را به یکی از بزرگترین قدرت‌های جهان بدل می‌کرد. از پیشرفت‌های رایش سوم می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- تقلیل نرخ بیکاری از ۶ میلیون به ۳ میلیون نفر تنها در عرض یک سال. که البته این رقم تا پایان سال ۱۹۳۹ به ۳۰۲ هزار نفر کاهش پیدا کرد که رقم قابل توجهی است.

اندی

- کم کردن نرخ بهره وام ها که باعث جریان اقتصاد و جلوگیری از رکود آن شد.
- برقراری یک رقابت اقتصادی سالم و تحت نظر میان افراد جامعه
- ساخت بزرگراه های سراسری
- کم کردن مالیات های سرمایه گذاری
- نظرارت بر سرمایه گذاری و هدایت آن به سمت موارد مورد نیاز کشور (هدفمندی)
- بهبود سطح زندگی کارگران و امکان مسافرت ها و تعطیلات تفریحی
- لغو تمام درآمد های خصوصی
- توسعه گستردگی بیمه سن
- بالا بردن ارزش پول ملی در سطح جهانی
- ساخت کاغذ تا 50%
- تولید ذغال سنگ تا 68%
- تولید سوخت نفتی تا 80%
- تولید لبریشم مصنوعی تا 100%
- تولید نفت سفید تا 110%
- تولید فولاد تا 167%
- تولید فلز آمینیوم تا 507%
-9

پیشرفت آلمان در صنایع نظامی نیز بسیار قابل توجه بود. از این جهت میتوان به ساخت موشک ((۲-۱)) که اولین موشک زمین به زمین بود، راکت های مافوق صوت، گاز عصبی، هواپیماب مجهر به موتور جت، موشک های هدایت شونده، اشاره کرد.

در این میان یک چیز نظر ها را به خود جلب میکند و آن هواپیمای ((هورتون هو ۲۲۹)) است که با روکشی از تخته سه لای باردار کرینی با بال های رو به عقب ، اولین هواپیمای رادار گریز بود که از دستآورد های آلمان نازی به حساب می آمد.

تمام اینها حاصل ایده ئولوژی قوی هیتلر بود که آلمان دست و پا بسته بعد از پیمان نامه ورسای را به چنین ابر قدرتی تبدیل میکرد. قدرتی که سرمنشأ دانش و فناوری امروز است. و دستآورد های امروز کشورهای غربی ، وامدار پیشرفت دیروز اندیشمندان و مخترعان رایش سوم است. ولی دیری نپایید که جنگی دهشتناک به آلمان تحمیل شد. در صورتی که آلمان فقط در پی پس گرفتن حق خود بود که با نیرنگ و زور از آن ستانده شده بود. زیرا تحمل این امر برای فرد میهن دوستی مانند هیتلر سخت مینمود که بشیند و نگاه بکند که دشمنان چگونه به حق ملت آلمان دست یاری میکنند. او در پی بازپس گرفتن حق خود، درگیر جنگی شد که علاوه بر ناخواسته بودن، بسیار ناعادلانه نیز بود. به طوری که تمامی قدرت های بزرگ آن دوران در جبهه مقابله آلمان قرار گرفتند و آن را از گرفتن حق خود محروم کردند. هنگام جنگ ، اقتصاد شکوفای آلمان شروع به افول کرد و متحل زیان های زیادی گردید. و تمامی کارخانه ها به صورت تمام وقت شروع به تولید کردند. جنگ به سرعت آغاز شد و به سرعت نیز پایان یافت. اما در پایان این متفقین بودند که به چیزی بیشتر از خواست هایشان دست پیدا کردند.

در حالیکه از آلمان قدرتمند دیروز ، خرابه هایی بیش باقی نمانده بود، متفقین آن را به زیر یوغ برده بودند و ارمغان آنها برای مردم بی پناه آلمان، کابوس هایی بود که حتی متصورش هم نمیشدند. ولی گویا تنها هیتلر بود که به شرارت و پلیدی صهیونیست ها پی برد و شاید هم جنگ را برای از بین بردن نیروی زیان بار آنها ادامه داد. ولی مهم جهان بینی او بود که در زیر سایه رایش سوم ، امکان پذیر بود. ولی تنها بودن آلمان، راه را برای رسیدن به هدف بسیار سخت میکرد.

حقایق

نویسنده : علیرضا گلادیاتور

نازی ها

انسان هایی بد یا انسان هایی خوب ؟

افکاری شیطانی یا افکاری سازنده در جهت پیشرفت جامعه ؟

همه ی ما با جنگ جهانی دوم کم و بیش اشنا هستیم ، طرفین جنگ
یعنی نیرو های محور و متفق را میشناسیم و از نتایج
این جنگ خانمان سوز اگاهی داریم .

اما چه کسی اغزار گر این جنگ بود ؟ کدام طرف واقعا جرایم جنگی را
مرتكب شده بود ؟

چه کسی به دنبال فتح جهان بود ؟ چه کسی به دنبال کشتار انسان
های بی گناه بود ؟ چه کسی به دنبال استعمار بود ؟

چه کسی به این جنگ دامن میزد ؟

اینها گوشه ای از پرسش هایی است که در ذهن یک انسان متفکر در
مورد جنگ جهانی دوم ریشه می افکند.

شاید مخاطب این مطلب پاسخ تمام این سوال ها رو با توجه به تبلیغات
وسعی متفقین المان نازی بداند اما حقیقت چیزی
غیر از این است و همیشه ان چیزی نیست که به نظر میرسد .

در این مقاله قصد داریم تمام زوایای جنگ را در چند بخش مختلف به
صورت کاملا مختصر بررسی کنیم .

آنلاین

شماره بیانیه اسفند ۹۰

قدرت گیری نازیسم و یا ملی گرایی در المان

برای اینکه بدانیم نازیسم چگونه در المان قدرت گرفت باید به جنگ جهانی اول برگردیم.

پس از پایان جنگ و شکست نیروهای محور آلمان که شروع کننده این جنگ نبود به عنوان عامل اصلی در وقوع جنگ شناخته شد و این یعنی اینکه المان باید خسارات زیادی را که در جنگ و در اروپا ایجاد شده بود رو پرداخت میکرد.

قرارداد و یا صلح نامه ورسای

بر اساس این قرارداد ارتش و صنعت المان به طور غیر مستقیم تحت کنترل متفقین قرار گرفت و این یعنی مستعمرگی المان برای کشورهایی همچون فرانسه و انگلیس.

المان تا قبل از قدرت گیری نازیسم تا نابودی کامل پیش رفت، ادولف هیتلر در خاطرات خودش مینویسد:

((روزی با هم حزبی خود در حال قدم زدن در خیابان بودیم که ناگهان دختری را دیدیم که برای مقدار بسیار کمی پول حاضر بود تن فروشی کند، این صحنه ها ما را برای فعالیت بیشتر در حزب ترغیب میکرد))

این نوشته به تنها یی در فرهنگ ان زمان اروپا خود بیانگر عمق فاجعه در المان است.

مردم المان نیز این مسایل را درک کرده بودند و به دنبال تکیه گاهی قوی و محکم بودند تا شکوه از دست رفته خود رو دوباره بدست بیاورند، این تکیه گاه چیزی نبود جز نازیسم که با همین هدف یعنی بازگردانی شکوه المان و قدرتمند ساختن ان روی کار امد.

بعد از گذشت چندین سال از فعالیت حزب ، حزب نازی توانست در انتخابات آلمان بیشترین کرسی در مجلس آلمان را بدست بیاورد و اداره کشور پس از آن در دستان ادولف هیتلر و حزب‌ش قرار گرفت .

آلمان بعد از پیروزی حزب نازی توانست در مدت ۴ تا ۶ سال به ابر قدرتی در اروپا و جهان تبدیل شود

آلمان توانسته بود با رهبری حزب نازی به کشوری پیشرو در علم پژوهشی و صنعت و نظامی تبدیل شود و این چیزی نبود که فرانسه و انگلیس استعمارگر به دنبال آن بودند این برای فرانسه و انگلیس سخت بود که بینند کشوری دیگر که با استعمارگری انسان‌های بی‌گناه مخالف است قدرت می‌گیرد و پیشرفت می‌کند ، فرانسه و انگلیس می‌خواستند بی‌رقیب باشند .

آغاز جنگ

در واقع لهستان تحت امر فرانسه و انگلیس را می‌توان اغازگر این جنگ دانست .

لهستان با حمایت فرانسه و انگلیس دست به هر کاری علیه آلمان می‌زد (مانند اسرائیل که با حمایت آمریکا و انگلیس به کشتار انسان‌های بی‌گناه می‌پردازد) و گهگاه به مرزهای آلمان تجاوز می‌کرد .

adolaf هیتلر بسیار تلاش کرد که این مشکلات را از طریق سیاسی و بحث و گفت و گو حل کند اما فایده‌ای نداشت

اندی

www.NaziCenter.ir

در اخرين تجاوز ، سريازان لهستانى به تلگراف خانه اي مرزى يورش برند و ان جا را نابود ساختند ، بعد از اين عمل

به خواست مردم خشمگين كشور خود و با ديدن بي نتيجه بودن تلاش های سياسی برای حل اين مشکل به ارتش دوباره قدرت گرفته المان دستور حمله به لهستان مزدور را داد و ارتش لهستان با ديدن عظمت ارتش راييش بدون هيچ گونه تلاشی تسليم شد .

اين پيروزى المان بر لهستان زنگ خطرى بود برای فرانسه و انگلیس به همین دليل به بهانه اراد سازی لهستان به المان اعلام جنگ دادند ، ادولف هیتلر بعد از فتح لهستان به پاريس و لندن پیام صلح فرستاد و اعلام کرد که در صورت لغو قرارداد کمر شکن ورسای که كشور المان را نابود ساخته بود ارتش المان لهستان را ترك میکند اما برای فرانسه و انگلیس اراد سازی لهستان هدف نبود بلکه منزوی ساختن المان قدرت گرفته هدف بود بنابراین قرارداد صلح را نپذيرفتند .

به ناچار ارتش المان به فرانسه که حالا دشمن تلقی می شد حمله برد و ارتش پر ادعا و تو خالي فرانسه را در هم شکست ارتشی که کارش فقط استعمار مسلمانان و كشور های ضعیفی بود که از ثروت های خدادادی بهره میبردند .

adolف هیتلر پس از فتح پاريس دوباره به انگلیس و افراد باقی مانده فرانسه پیام صلح فرستاد و اعلام کرد در صورت لغو قرارداد ورسای لهستان و فرانسه ازاد میشوند و ارتش المان انجا را ترك خواهند کرد اما انگلیس بیشتر کشته میخواست .

مجموعه ای از هفده تلاش برای اقدام به ترور آدولف هیتلر از سال های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵

<< بر اساس مقاله ای از جورج دانکن >>

نویسنده: نوید

مونیخ :

یوهان گنورگ الشر ۴ فوریه سال ۱۹۰۳ در المان متولد شد . او به عنوان کارآموز در سوئیس از سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ به عنوان کابینت ساز مشغول به فعالیت بود پس از بازگشتش به آلمان برای کمک به پدرش در الوار فروشی مشغول به کار شد . وی از نازی های اتحادیه های کارگری حس تنفر پیدا کرده بود به همین دلیل یوهان تصمیم به کشتن هیتلر توسط نصب بمبی در یکی از ستون های تریبون سخنرانی که قرار بود هیتلر در آبجوفروشی صحبت کند گرفت . بمب در چهارشنبه ۸ نوامبر سال ۱۹۳۹ دقیقا در ساعت ۲۱:۲۰ دقیقه تنظیم شده بود . در ساعت ۲۰:۱۰ هیتلر وارد سالن سخنرانی شد و در ساعت ۲۱:۱۲ او به طور ناگهانی سخنرانی اش را به پایان رسانید . هشت دقیق بعد بمب منفجر شد و منجر به کشته شدن هشت نفر و زخمی شدن شصت و پنج نفر از جمله پدر او با بروان شد . در جریان بمب گذاری هفت تن از کشته شدگان را اعضای حزب نازی تشکیل داده بودند بنابراین الشر در این اقدام تروریستی ناکام ماند . یوهان گنورگ الشر از سال ۱۹۳۲ از سلام دادن به شکل نازی امتنان کرده بود و چندین بار بازداشت شد بعد از بازجویی تلاش کرد تا از مرز کشور آلمان به کشور سوئیس در کونستانز مهاجرت کند . در راه به خاطر حمل اموال عجیب مورد بازجویی قرار گرفت و به اردوگاه اجباری زاکسنهاؤزن منتقل شد و مدتی بعد الشر در اردوگاه اجباری در داخایو تبعید شد . در نهم آپریل سال ۱۹۴۵ دو هفته پیش از پایان جنگ در اروپا یوهان گنورگ الشر توسط نیروهای اس اس اعدام شد . در شهر برمن خیابانی به اسم وی نام گذاری شده است .

اندی



برگهوف :

در تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۴۴ کاپیتان ابرهارد فون بریشنبوخ به یک کنفرانس در ولای خصوصی ادولف هیتلر در برگهوف دعوت شد . او همراه خود یک تپانچه بروینینگ به صورت مخفی حمل کرده بود . ابرهارد احساس کرده بود که جنگ در این مرحله کاملا اجتناب ناپذیر است و آلمان را به نابودی میشکد و قصد داشت با این عقیده آدولف هیتلر را از بین ببرد و او را متوقف کند . بریشنبوخ وارد اتاق کنفرانس شد و پشت سر فیلد مارشال ارنست بوش که بسیار مرد شکاکی بود ایستاد . بعد از مدتی وی به سمت اتاق هیتلر رفت و توسط گروهبان وظیفه مانع از ورودش به اتاق هیتلر شد و توضیح داد که دستور داده شده تا هیچ کس وارد این اتاق نشود بنابراین یکی دیگر از اهداف ترور هیتلر به شکست منجر شد .

برلین :

در بیستم مارس سال ۱۹۴۳ سرهنگ فون رودولف گرتسدورف رئیس عمومی اطلاعات کلاغز اقدام به کشتن هیتلر کرد . او یک بمب دستی

منحصر به فرد با سیستمی که پس از گذشت مدت زمان اندک توسط اسید مخلوط شده و منفجر می شود را در نزدیکی سالن نمایشگاه جایی که آدولف هیتلر سخنرانی داشت مخفی کرده بود . قبل از اینکه هیتلر بخواهد به مکان مشخص شده تروریست برسد ساختمان را ترک کرد و سرهنگ گرتسدورف سراسیمه به طبقه پایین رفت و چاشنی بمب را در توالت پنهان کرد .

برلین :

در فوریه ۱۹۴۴ کاپیتان الکس فون باسچ موافقت کرد که هیتلر را به قتل برساند . او تصمیم گرفت که در پالتوی هیتلر مواد منفجره وصل کند و در کنار هیتلر بایستد و هم خودش وهم هیتلر را از بین ببرد . این در حالی بود که ارتش پالتوی جدیدی در زمستان به رهبر آلمان اهدا کرده بود . سرنوشت بر این بود که طی حمله ای لباس هیتلر از بین رفت . چند هفته بعد پالتوی دیگری برای هیتلر ساخته شد . در این زمان نقشه‌ی شوم باسچ بر ملا شد و در این جریان نیروهای دولت توطئه را خنثی کردند .

برگهوف :

در تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۴۴ سرهنگ دوم کلاوس شنک ون استافنبرگ مقاعد شد که او تنها شخصی است که میتواند هیتلر را ترور کند . وی با حضورش در کنفرانس دیگری در برگهوف در داخل کیف خود یک بمب ساعتی جاسازی کرده بود . در انتظار دوست خیانتکارش کاپیتان فردیش در ماشین نزدیک دروازه‌های اقامتگاه نشسته بود که تلفنی از برلین برایش زنگ خورد در آن تماس گفته شده بود که نه گورینگ و نه هیملر حضور دارند بنابراین بر این شد که نقشه‌ی خود را متوقف کند .

راستنبرگ :

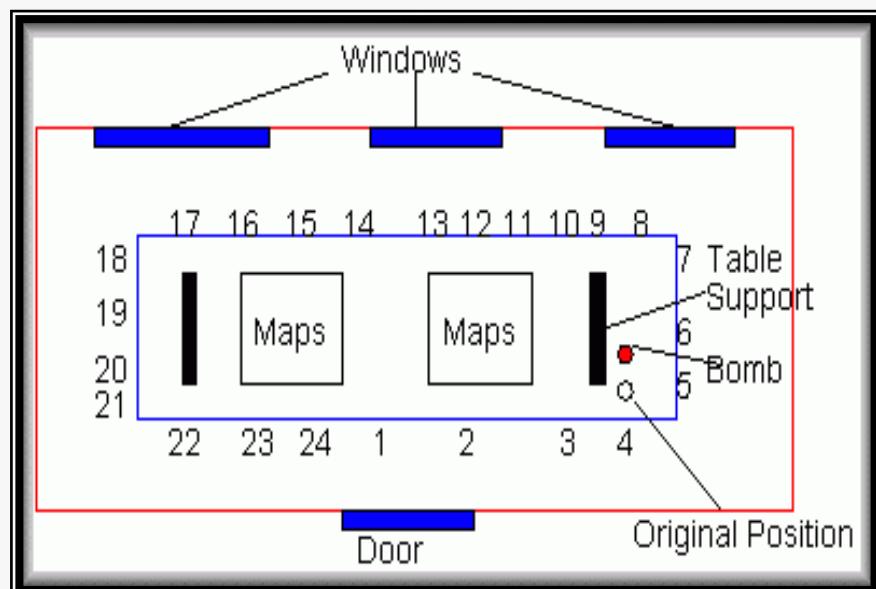
دومین تلاش استافنبرگ برای ترور هیتلر در مقرونه در پروس شرقی رخ داد . این واقعه ۴ روز بعد از توطئه قبلی یعنی در ۱۵ جولای ۱۹۴۴ اتفاق افتاد . او در یک جلسه‌ی توجیهی شرکت کرد و از ترس اینکه دوباره هیمлер غایب باشد از تصمیم خود باز ماند .

راستنبرگ :

آخرین تلاش ششم استافنبرگ ۳۶ ساله در تاریخ ۲۰ جولای ۱۹۴۴ پنج روز بعد از دسیسه دوم خود رخ داد . چهار روز قبل از آن در یک جلسه توجیهی در محل اقامتگاه هیتلر تصمیم قتل او را گرفت که در نبود هیمлер از تصمیم خود عقب نشینی کرد . در ساعت ۱۲:۰۰ استافنبرگ قبل از اینکه وارد اتاق کنفرانس بشود گزارشی از عملکرد کاریش را به دفتر فیلد مارشال کایتل برد . در ساعت ۱۲:۳۷ استافنبرگ کیف خود را که حاوی ۲۰۰۰ گرم مواد منفجره پلاستیک دبلیو بود را زیر میز نقشه جا سازی کرد و سپس اتاق را به بهانه‌ی یک تماس تلفی مهم ترک کرد . سرهنگ برانت به کد ۴۰ متوجه چیز عجیبی در زیر میز شد و با پای خود آن را تکان داد و سرانجام متوجه این دسیسه شد . در ساعت ۱۲:۴۲ بمب منفجر شد و سرهنگ برانت که از قضیه با خبر بود با پشتیبانی تیمی جان آدولف هیتلر را نجات دادند . در ساعت ۰۶:۲۸ از این توطئه از طریق رادیو پخش شد و گزارش رسید که عده‌ای زخمی و کشته شدند . در همان شب در ساعت ۱۲:۳۰ استافنبرگ و همکاران توطئه گرش به نام‌های مرتر ، هایفتن و اولبرچ دستگیر شدند و در حیاط داخلی ستاد فرماندهی بندرآشتراس در تابش نور خیره کننده کامیون‌ها اعدام شدند .

بلافاصله پس از اعدام سرهنگ استافنبرگ همسرش و چهار فرزندش

فرزندش دستگیر و زندانی شدند. در زمان دستگیری همسرش وی پنجمین فرزندش را باردار بود و فرزند پنجمش را در زندان به دنیا آورد بعد از پایان جنگ آنها توسط نیروهای متفقین آزاد شدند



۱. آدولف هیتلر
۲. ژنرال هیسینگ
۳. ژنرال کورتن لوفت واafe (در گذشت)
۴. سرهنگ برانت (در گذشت)
۵. ژنرال بودنچاتز لوفت واafe (به شدت زخمی شدند)
- ۶ ژنرال شانت (در گذشت)
۷. سرهنگ دوم برگمن (به شدت زخمی)
۸. دریا دار فون پاتکامر
۹. استنکرافر (در گذشت)
۱۰. ASSMANN کاپیتان نیروی دریایی
۱۱. ژنرال شرف
۱۲. ژنرال بوهل
۱۳. دریادار ووس
۱۴. رئیس اس اس فجلین
۱۵. کلونل وون بلوو
۱۶. اعضای گروه اس اس
۱۷. هاگن استنکرافر
۱۸. کلونل وون جان
۱۹. آجودان باچز
۲۰. سرهنگ دوم ویزنگر
۲۱. مشاور شونلیتنر
۲۲. ژنرال وارلیمونت (بیهوش شد)
۲۳. ژنرال جودل (کمی زخمی)
۲۴. فیلد مارشال کایتل

پاریس :

یکی دیگر از تلاش های ترویریستی برای ترور هیتلر در تاریخ ۲۷ جولای ۱۹۴۰ در پاریس رخ داد .

پاریس حایی بود که وون شولنبرگ قصد داشت زمانیکه یک نمایشگاه نظامی برگزار میشد و هیتلر قصد بازدید از انجا را دارد و بعد از آن رژه نظامی به افتخار آدولف هیتلر برگزار می شود به او شلیک کند و هیتلر را از بین ببرد . با این حال هیتلر به صورت مخفیانه در ساعات اولیه روز ۲۳ جولای از نمایشگاه بازدید کرد . تور گردشی خود را برای بازدید از ساختمان های مشهور در ساعت ۶:۰۰ آغاز کرد و در ساعت ۹:۰۰ به بازدید خود خاتمه داد و شهر را ترک کرد . بنابراین به خاطر بازدید مخفیانه هیتلر رژه لغو شد و شولنبرگ نتوانست نقشه خود را عملی کند .

پاریس :

ناکامی شولنبرگ در نقشه اش که شلیک به هیتلر در مراسم رژه بود باعث شد که این بارفیلد مارشال اروین فون ویتلزن در ماه مه ۱۹۴۱ تصمیم به ترور هیتلر را بگیرد . در ۲۱ ماه مه نقشه ای برای ترور هیتلر در پاریس را برنامه ریزی کرد اما در آخرین لحظه درست چند دقیق قبل از پایان دادن هدفیش نا امید شد و کار خود را به اتمام نرساند .

جاده زیگفرید :

در سال ۱۹۳۹ قبل از وقوع جنگ جهانی دوم ژنرال آلمانی کورت وون هامرشتاین بارها اقدام به طعمه قرار دادن هیتلر و جلب توجه قرار گرفتن خودش را نزد وی کرده بود . هیتلر در یکی از بازدید هایش از استحکامات ارتش در امتداد جاده زیگفرید در نزدیکی مرز هلند حایی که محل فرماندهی هامرشتاین بود عزیمت کرد .

هامرشتاین و همکار خیانتکارش ژنرال بازنیسته لودویک بک سعی در برنامه ریزی در ترور هیتلر را داشتند به این صورت که او را به مکانی دعوت کنند و یک تصادف ساختگی درست کنند و بیانگر این باشند که هیتلر به خاطر تصادف از بین رفت . با این حال هیتلر دعوت آنها را قبول نکرد و در عوض اسم هامرشتاین را به لیست بازنیسته های ارتضیش اضافه کرد .

اندی

پولتاوا :

یکی دیگر از توطئه های ترور هیتلر در ستاد ارتش گروه بی در والکی نزدیک پولتاوا در اوکراین برنامه ریزی شده بود . این بار توطیه گران ژنرال هوبرت لنز ریس سرلشکر آن منطقه به همراه کلونل استراویتز اقدام به کشتن هیتلر را کردند . برنامه این بود که وقتی هیتلر در سفرهایش می آید تا از ارتش بی بازدید کند وی را دستگیر کنند و هیتلر را بکشند . در بهار ۱۹۴۳ هیتلر قصد داشت که به گروه بی سر بزند و از آنجا بازدید کند که در آخرین لحظه تصمیم هیتلر عوض میشود و به سمت شرق میرود تا از نیروهای آن منطقه دیدن کند که دوباره نقشه تروریستان نقش برآب می شود .

اسمولنسک :

در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۴۳ سه شخص دیگر تلاش میکنند تا برای کشتن هیتلر برنامه ریزی کنند .

فیلد مارشال گونتر کلوج فرمانده گروه مرکز ارتش در جبهه شرق موفق به جلب توجه هیتلر و عطف طعمه از سوی او میشود . وی هیتلر را به بازدید از مقر خود در اسمولنسک دعوت می کند . با این حال کلوج به افراد خود دستور میدهد تا نقشه ای برای به دام انداختن هیتلر بکشند .

سرهنگ هنینگ فون ترشکو که از هیتلر و حزب نازی به شدت تنفر داشت به همراه ستوان فابین فون اسکالبریدوف و سرهنگ رودولف فون گرسدورف برنامه ای برای خلاصی از هیتلر میکشند که باز این بار هیتلر دعوت آنها را قبول نمیکند و آنها نمیتوانند نقشه شوم خود را عملی کنند .

طرح اول :

کاپیتان فون بوشلاگر به همراه نیروهایش مسئولیت اسکورت کردن هیتلر را تا نزدیک فرودگاه داشت .

اندی

زمانیکه می خواستند هیتلر را به فرودگاه برسانند ماشینی در کمین آنها منتظر بود تا ادولف هیتلر را به قتل برساند . نیروی های اس اس فورا از ماجرا با خبر شدند و این توطئه را بار دیگر خنثی کردند .

طرح دوم :

دومین تلاش آنها برای از بین بردن هیتلر در سالن غذا خوری سربازان طراحی شده بود .

طی سیگنال هایی که ارسال شده بود قسمتی از سال غذاخوری که هیتلر در آنجا ساکن بود آتش گرفت .

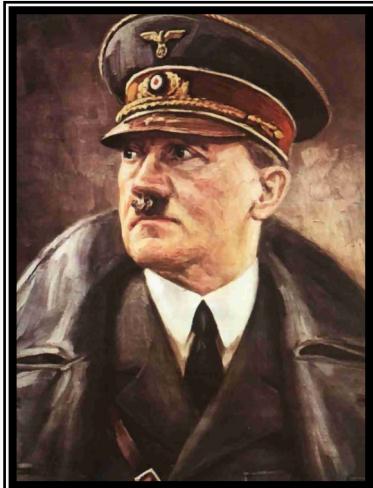
از نظر بسیاری از نزدیکان این حمله برای کشتن آدولف هیتلر طراحی نشده بود و فقط از طریق این کار می خواستند ترس و شکست را در وجود نازیان شعله ور کنند که دوباره توسط نیروهای اس اس به شکست منجر شد .

طرح سوم :

زمانیکه هیتلر برلین را با هواپیما ترک کرد . ترسکو به شلابرندورف دستور داد که به سرهنگ هاینزن برانت که با هیتلر پرواز داشت بسته ای بدهد . در این بسته دو بطری براندی هدیه ای از سرلشکر استیف در برلین بود که به هیتلر داده بودند . در یکی از بطری ها یک بمب ساعتی پنهان شده بود .

با توجه به ارتفاع بالا و سرد بودن بیش از حد بطری منجمد شده بود و کلاه چاشنی از کار افتاده بود .

هنگامیکه خبر ورود سالم هیتلر بعد از پرواز به گوش شلابرندورف رسید بلاfacله خودش را به برلین رساند و آن بطری که حامل بمب ساعتی بود را با یک بطری براندی واقعی جایگزین کرد و دوباره نقشه قتل آدولف هیتلر به وقوع نپیوست .



هیتلر ما

یک سخنرانی رادیویی برای مردم آلمان
به افتخار سالروز تولد پیشوا
نوشته شده توسط یوزف گوبلز
نویسنده‌ی موضوع : بابک

همه ساله در سالروز تولد آدولف هیتلر در زمان حکومت رایش سوم (به استثنای سال ۱۹۳۴)، یوزف گوبلز یک پیام رادیوی در تقدیر از آدولف هیتلر اعلام می کردند. این متن دومین سری این پیامها است که در سال ۱۹۳۵ توسط دکتر گوبلز خوانده شد. گوبلز مطابق معمول از سخنرانی خودش راضی و خوشنود بود. در خاطراتش در ۱۹ آوریل ۱۹۳۵ می خوانیم: "دیکته سخنرانی من برای سخنرانی سالروز تولد پیشوا. خیلی به خوبی انجام شد".

اندی
شماره بیانیه اسفند ۹۰

شهروندان عزیز! دو سال پیش در ۲۰ آوریل ۱۹۳۳، تنها ۳ ماه پس از به قدرت آمدن آدولف هیتلر، من به مناسبت سالروز تولد پیشوا به مردم آلمان پیامی را ابلاغ کردم. این مقصود من نبود، همین طور اکنون هم نیست، خواندن بلند یک مقاله تحریک آمیز، شاید من باید به سبک بهتری سوق بیاورم. همچنین من به خاطر کار تاریخی آدولف هیتلر از او تقدير نمی کنم. من امروز ، در سالروز تولد پیشوا، قصد خیلی متفاوتی دارم. من گمان می کنم امروز زمان ترسیم کردن آدولف هیتلر در تمام کشور، با تمام شخصیت شگفت آورش ، با تمام نبوغ اسرار آمیزش و قدرت قوی شخصیت اش. احتمالا در تمام جهان کسی باقی نمانده است که او را به عنوان یک سیاست مدار و به عنوان یک رهبر توصیف ناپذیر نشناسد. فقط اندکی، آگرچه، دیدن او به عنوان یک مرد هر روز از نزدیک لذت بخش است، برای ترسیم او، و من اضافه می کنم، برای بدست آوردن یک نتیجه برای درک عمیق تر و برای عشق به او. این تعجب اندکی است که ممکن است مردی که تنها سه سال پیش توسط نیمی از کشور رد شده بود امروز بر روی هر گونه تردید و همه انتقادها ایستاده است. آلمان امروز اتحادی پیدا کرده است که هرگز شکسته نخواهد شد. آدولف هیتلر مرد سرنوشت است، کسی که مردم را به نجات کشوار از کشمکش های تاسف بار داخلی و رسوایی های شرم آور خارجی، برای هدایتش به شوق آزادی فرا می خواند.

آن مرد قلب تمام ملت را به تسخیر در آورده است، علی رغم اوقاتی که تصمیمات دشوار و تلخی که باید اتخاذ کند، شاید عمیق ترین، شگفت انگیزترین راز دوران ما است. این تنها با دست آوردهایش قابل وصف نیست، فقط برای کسانی که می باید سختترین رضایتها را برایش و نوسازی کشوار بیاورند، به راستی کسی که همچنان باید آنها را بیاورد، کسی که ماموریتش را در عمیق ترین و خوشحال کننده ترین راه حس کرده است. آنها کسانی هستند که بیشترین صداقت و عشق خالصانه

را به او به عنوان یک پیشوا و یک انسان داشته و دارند. این حاصل جادوی شخصیتش و راز عمیق انسانیت خالص و صادقانه اش است.

این انسانیتی است، که آنهایی که به وی نزدیک تر هستند با بیشترین وضوح می بینند و حس می کنند، چیزی را که من امروز درباره آن صحبت می کنم.

همه انسانیت خالصانه با سادگی و وضوح در شخصیت و در رفتار آشکار شده است، این خود کوچکترین نمایان گرش است که حاوی بزرگترین مسائل است. روشی ساده ای که مدرکی است در ماهیت سیاسی اش همچنین قاعده ای ارجح بر تمام زندگانی اش هم نیز هست. کسی نمی تواند او را در قرار دادن در یک جبهه تصور کند. مردمش او و کارهایی که او انجام داده است را هرگز از یاد نخواهد برد. وعده های غذایی او ساده ترین، متوسط ترین، و قابل تصور ترین نوع هستند. او غذای متفاوت تری نمی خورد مگر با گروهی از دوستانش و یا در جلسه ای دولتی. در یک مراسم اخیر برای مقامات برنامه امداد زمستانی، عضو قدیمی حزب از او خواهش کرد که اگر ممکن است یک کپی از منوی غذا را به عنوان یک سوغاتی داشته باشد. او برای لحظه ای مکثی کرد و سپس خنید: "ایرادی ندارد. منو همینجا بماند. هر کسی وارد شد می تواند همینجا آن را تماشا بکند."

آدولف هیتلر یکی از اندک رهبران سیاسی است که از مдал و تزئینات اجتناب می کند. او تنها یک تک مдал که آن را برای شجاعت به عنوان یک سرباز ساده دریافت کرده به تن می کند. این اثبات تواضع، اما همراه با غرور است. کسی شایسته مдал دادن به او نیست، جز خود او. هر جور خودنمایی از او به دور است، اما زمانی که او نماد کشور و مردمش است، او آن را با افتخاری غرور انگیز و شایان انجام می دهد. پشت تمام چیزی که او است و انجام می دهد کلمات بزرگ سرباز شلیفون (Schlieffen) هستند که می گوید: "بیشتر از چیزی که به نظر می رسد باشید!" عزم و ابتکار او در دستیابی به هدفش دارد ماورای قدرت یک انسان معمولی است. چند روز پیش که من در ساعت ۱ نیمه شب پس

از چند روز سخت و کاری به برلین بازگشتم و آماده استراحت کردن بودم، او از من درخواست گزارشی رو کرد. ساعت ۲ نیه شب هم او همچنان هوشیار، همچنان به تنها یی در حال انجام کارهایش در اتفاقش بود. برای دو ساعت او به گزارشی از ساخت و ساز بزرگ راههای ملی گوش می داد، موضوعی که ممکن است از مشکلات بین المللی بزرگ با مواردی که او با آنها در طول روز از سحر تا شامگاه مواجه می شود به دور به نظر برسد. پیش از آخرین گردهمایی نورنبرگ، من برای یک هفته در اوبرسالتسبورگ (Obersalzburg) مهمان او بودم. نور چراغ اتفاقش هر شب تا ساعت ۶-۷ صبح روشن بود. او سخنرانی های مهمی را که قرار بود تنها چند روز بعد در گردهمایی اتخاذ کند را آماده می کرد. کابینه او قانونی را که او تا ریزترین جزئیاتش را نخوانده باشد تصویب نمی کند. دانش نظامی او جامع و بدون نقص است، او جزئیات هر اسلحه ای را می داند، هر اسلحه ای را دقیق به مانند یک متخصص می شناسد. وقتی سخنرانی می کند همه جزئیات و ذره ها را می دارد. روش کار او به طور کامل مشخص است. او از هر کسی بهتر می داند که صدھا مشکل هستند که باید حل شوند. او ۲ یا ۳ مورد اساسی آنها را انتخاب و روی آنها کار می کند، که اگر یکی از آنها باقی بماند آشفته خواهد بود، برای اینکه او می دارد اگر مشکلات بزرگ را حل کند، مشکلات درجه دوم سوم خودشان حل خواهند شد.

روش او با مشکلات هر دوی تعیین حد لازم ضروریات و ضرورت انعطاف پذیری در روشهای انتخاب را نشانگر است. او اصول و اعتقادات دارد، اما می دارد چگونه با انتخاب صحیح راه و روشها به آنها دست بیابد. هرگز هدفهای بنیادینش را تغییر نداده است. امروز کاری را انجام می دهد که سال ۱۹۱۹ عزم به انجامش گرفته بوده. با این حال او همیشه در روشهایی که برای درک اهدافش عادت داشت انعطاف پذیر بوده. وقتی که به او صدراعظمی فاسد در اوت ۱۹۳۲ پیشنهاد داده شد، پیشنهاد را رد کرد. او احساسی را داشت که زمان هنوز به آن نرسیده بود و میدانی

که به او پیشنهاد داده شده بود برای ایستادگی و مقاومت خیلی کوچک بود. اما زمانی که یک در عرض تر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ به او پیشنهاد داده شد، با شجاعت به میان آن قدم نهاد. این تمام مسئولیتی که می خواست نبود، اما می دانست که میدانی که در آن ایستاده است برای آغاز صعود به قدرت کامل کافی بود. امروز آنها مجبورند با اکراه اعتراف کنند که او نه تنها در تاکتیکها برتر بوده، که همچنین در مرام و اصول نیز که آنها در نگاه کوچک خودشان قادر به دیدنش نبودند برتر بود.

تابستان قبل دو تصویر با وضوح پیشوا را در تنها یک خودش به تصویر کشاند. اولی دیدار او را با ورماخت درست پس از حمله خونین خنثی کردن خیانت ۳۰ ژوئن. چهره او تلخی ساعات دشاری را که او گذرانده بود را نشان می داد. تصویر دوم متعلق به زمانی بود که منزل مارشال و رئیس جمهور مرحوم رایش را در نودک (Neudeck) ترک می گفت. حالت او سایه درد و تاسف در مواجهه با یک مرگ بی رحم که در انداخت ساعاتی اشک را به خاطر از دست دادن دوستی که همچون پدرش بود را نشان می دهد. تقریبا با همه پیش بینی های نبوی که به ما گفته شده در چرخه درونی اش عید سال نو که ۱۹۳۴ می توانست سال خطرناکی باشد، که یکی از آن را شاهد مرگ هیندنبورگ (Hindenburg) بودیم. اکنون به ناچار اتفاق افتاده است. یک چیز در چهره مستحکم او آشکار بود: درد یک ملت کامل، دردی که نمی توانست برای شکایت مطلق فرو کش کند.

تمام کشور نه تنها به او افتخار می کند، که عمیقا و با التهاب عاشق او هستند، حسی را القا می کند که او متعلق به آنهاست. او جسم جسمیش و روح روحش است. که خود نشانگر کوچکترین جنبه های تمام روزهای زندگی است. آن ساده و هموار است در رفاقت امپراطوری رایش بین کوچکترین عضو SS و شخص پیشوا. زمانی که او در حال سفر است، در همان هتلی و تحت همان شرایطی که هر کس دیگر هست می خوابد.

. آیا این باعث تعجب است که تا کوچکترین اطرافیان او بیشترین وفاداری را به او دارند؟!

چند هفته قبل، ۵۰ دختر جوان آلمانی از خارج، که تحصیلات یک ساله شان را به اتمام رسانده بودند و در آن لحظه در مورد بازگشت به کشورهای پر رنج مشقت شان، صدراعظم را ملاقات کنند، امیدوار باشند که برای لحظه ای او را ببینند. او همه آنها را به شام دعوت کرد. برای ساعتها آنها باید به او درباره زندگی عادی شان می گفتند. در حالی که در حال رفتن بودند، ناگهان شروع به خواندن سرود "اگر همه چیز بی وفا شود" کردند و اشکها از چشمها یشان جاری شد. در میان آنها مردی ایستاده بود که باید تجسم آلمان جاویدان می شد، و به آنها تسلی دوستانه و مسرت بخش برای سفر سختی که در پیش داشتند می داد.

او از مردم آمد و از آنها باقی خواهد ماند. او که برای دو روز ۱۵ ساعته در یک کنفرانس با دیپلماتهای توانای انگلیسی مذاکره کرده بود، کسی که بر توافقها و حقایق سوالات اساسی اروپا تسلط یافته بود، می تواند به راحتی هر چه تمام با مردم عادی هم سخن بگوید، و می تواند با یک (Du) دوستانه اعتماد یک کهنه سرباز جنگ را که او را با قلبی متینج ملاقات می کند و احتمالا بعد از روزها تعجب که او را چگونه ملاقات بکند و چه بگوید را باز گرداند. ضعیف ترین رویکرد او با اعتماد به نفسش، برای آنها یکی که احساس می کنند او دوست و حامی شان است. تمام مردم دوستدار او هستند، زیرا این حس امنیت در آغوشش را می دهد به مانند یک فرزند در آغوش مادرش.

این مرد در هدف خودش یک متعصب دیوانه است. او خوشی های شخصی و زندگی خصوصی اش را فدا کرده است. او چیزی به جز کاری که به عنوان حقیقی ترین خدمتگذار رایش انجام می دهد نمی شناسد. یک نقاش، سیاستمدار می شود، و کارهای تاریخی اش از استعدادهای قابل توجه اش پرده می دارد. او به افتخارات خارجی نیاز ندارد، بزرگترین

افتخار او استقامت پایدار مردمش است. اما ما که اقبال خوب این را داریم که نزدیک با او باشیم هر روز نوری از نور او را دریافت بکنیم و تنها بخواهیم که زیر پرچم او پیروان مطیع او باشیم. بارها او به جمع مسن ترین رفقای مبارزش و دوستان نزدیکیش گفته است: "وقتی اولین کس از ما می‌میرد و جای خالی ای که دیگر نمی‌تواند پر شود وحشتناک و دردنگ خواهد بود." باشد که یک سرنوشت خوشایند برای او طولانی ترین عمر را عطا کند، که برای دهه‌ها ملت تحت رهبری او دنباله رو باشد در راستای آزادی جدید، عظمت و قدرت. این صداقت و احساساتی است که آرزو می‌کنیم تمام ملت آلمان شکر گذار تحت قدمهای او باشند. نه تنها ما را که نزدیک او ایستاده ایم، که دورترین مردان در دور ترین روستا، دسته جمعی این را فریاد بزنیم:
"او اکنون همان کسی است که همیشه بوده، و تا ابد **هیتلر** ما خواهد بود!"

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library